شرح فقر «و كل شيء حستہ الحواس أو لمستہ الأيدي فهو مخلوق»

تفاوت معنای «لمس» و «حس»

در شرح صفح هفتاد و پنج بودیم. به این عبارت رسیدیم:

> **«...ولا يقع عليه الوهم ، ولا تصفه الألسن ، وكل شيء حستہ الحواس أو لمستہ الأيدي فهو مخلوق ، الحمد لله الذي كان إذ لم يكن شيء غيره ، وكون الأشياء فكانت كما كونها ، وعلم ما كان وما هو كائن»[1].**

«و كل شيء حستہ الحواس أو لمستہ الأيدي فهو مخلوق»؛ هر چیزی که حواس بشر آن را حس کند یا دستها آن را لمس کند، مخلوق است. در همین کتاب، روایت هفدهم، در صفحه شصت، این عبارت بود: «فكل شيء حستہ الحواس أو جستہ الجواس أو لمستہ الأيدي فهو مخلوق»[2]؛ در نقل این روایت «جستہ الجواس» را اضافه داشت. البته چون در روایت راوی میگوید: «کان یقول»، ممکن است به‌خاطر تکرار عبارتهای مختلف توسط حضرت علیه السلام باشد، ولی چون راوی، یک نفر است، خیلی بعید است که بگوییم چند بار حضرت علیه السلام فرمودند و راوی هم چند بار نقل کرده است! مخصوصاً اینکه راوی آن، از عبیدالله بن جبر، ابراهیم بن حکم بود. در روایت هفدهم هم راوی از او، ابراهیم بن حکم است. راوی از راوی امام علیه السلام، یک نفر است.

«حست الحواس او جست الجواس»؛ گویا «حست الحواس» یک حضور محسوس است و «جستہ الجواس» یک حضور نامحسوس است. آلآن میگویند: حضور نامحسوس پلیس، یعنی حضور دارد، ولی خودش را به‌عنوان حاضر نشان نمیدهد. به گمانم از ارشاد القلوب دیلمی است؛ خیلی سال پیش دیده‌ام. نمیدانم حافظه بندهٔ، خوب ثبت کرده است یا خیر! یادم هست که در ارشاد القلوب بود که وقتی در یک مجلس حاضر هستید، مواظب دلهایتان باشید تا این طرف و آن طرف نرود. چرا؟؛ «فانّ للقلوب جواسیس»[3]. حضور نامحسوس که عرض کردم، به این صورت است. علی القاعده باید در ارشاد القلوب جلد اول باشد.

شاگرد: جواسیس جمع جاسوس است؟

استاد: بله؛ جسّ، جاسّة. از همین ماده، «جاسوس» مبالغه است. فاعول مبالغه در حضور نامحسوس است. علی ای حال، در آن روایت «جست الجواس» هم بود. ولی در اینجا نیست. مرحوم آقای قاضی سعید قمی در اینجا فرمودهاند: «لبستة الالیدی»، عطف خاص به عام است. «حواس» یعنی مطلق حواس. بعد هم فرمودند: شاید اعم از حواس خمس باشد. استشهاد به آیه شریفه کردهاند: «فَلَمّا أَحَسّ عِيسَىٰ مِنهُمُ الكُفرَ»[4]؛ کفر را که با حواس خمس درک نمیکنند. «احسّ عیسی منهم الکفر»؛ احساس، آن دریافت است. لذا فرمودند: در «کلّما حسته الحواس»، حواس اعم از حواس خمس است.

شاگرد: در ارشاد القلوب به این صورت آمده است: «وينبغي لمن جالس أهل الصدق أن يعاملهم بالصدق، فإنّ القلوب هم جواسيس القلوب»[5].

استاد: بله، سزاوار است برای کسی که با راستگویان همنشینی میکند، با آنها معامله راست بکند.

شاگرد 2: روایت است یا از خودشان است؟

شاگرد: روایت نیست.

استاد: چون جلد اول ارشاد القلوب، جهت اخلاقیت در آن غلبه دارد. جلد دوم، متمحض در روایات است.

علی ای حال، ایشان فرمودند: «حسته الحواس» اعم از حواس خمس است؛ کل حس است. «لمسته الالیدی» هم عطف خاص بر عام میشود. این هم فرمایش مرحوم قاضی سعید است. به ذهنم یک احتمال آمد که «لمسته الالیدی» را عطف خاص بر عام نگیریم، بلکه عطف مبایَن به مبایَن بگیریم. «حسته الحواس و جسته الجواس» یک ادراک لطیف محسوس است. لذا حواس خمس، حتی حس لامسه به این صورت است. حس لامسه، مراتب لطیفی دارد. اگر بخواهید زبری و خشن بودن یک پارچهای را امتحان کنید، با پشت دست امتحان نمیکنید. با سر انگشت امتحان میکنید. وقتی قوه لامسه بخواهد خشونت و زبری و ملایمت و لطافت را لمس کند، ظهورش بر سر انگشتان است. اما همین دست، وقتی بخواهد سردی و گرمی را حس کند، پشت دست هم کافی است. با پشت دست میزند و لمس میکند. میگویی این داغ است یا سرد است. این برایش کافی است. خب، این لمس میشود. لمس بهعنوان یکی از حواس خمس میشود، قوه لامسهای است که خداوند متعال در این بدن ما تعبیه کرده است؛ با آن عجایبی که در مخلوق خودش قرار داده است. اعصاب و رفت و آمدش و عجایبی که هست. این لمس ایدی میشود، اما یک لمس ایدی داریم که اصلاً از ریخت حواس خمس نیست؛ نیازی به حواس خمس ندارد. با «بأیدی» هم خیلی مناسبت دارد، به این دلیل که از أیدی این کار میآید و نزدیکترین چیز برای آن است. آن هم این است که مقصود از لمس ایدی، نه یعنی زبری و سردی و گرمی، بلکه یعنی برخورد با مانع صلبی. شما که دستتان را در هوا تکان میدهید، چیزی را لمس نمیکنید. چرا؟؛ چون دست شما با یک مانع صلبی برخورد نکرده است. اما وقتی تکان میدهید، اگر به دیوار بخورد، میگویید دست من دیوار را حس کرد. این حس نه یعنی قوه لامسه زبری و خشونت و سردی را درک کند. اینجا مقصود از حس، اصل وجود جسم صلب است، اصل چیزی است که میتواند برای تحریک عضو خاص مانعیت داشته باشد. احتمال دارد مقصود از لمسی که حضرت علیه السلام در اینجا فرموده و عطف بر «حواس» کردهاند، این باشد که یعنی هر چیزی که میتواند برخورد فیزیکی با آن داشته باشد. نه اینکه حواس لطیف تو ببیند، بشنود، لمس زبری و گرمی و سردی بکند. لذا اگر به این معنا باشد، اصلاً مقصود دو تا میشود. «مسته الحواس بالادراک اللطیفة و لمسته الأیدی بالادراک غیر اللطیفة»؛ ادراک خشن؛ البته نه یعنی زبر باشد. یعنی جسم سفتی که دست شما گیر بکند. لذا هوا را با ایدی لمس نمیکنیم. چرا؟؛ دست تان را تکان میدهید و هیچ مانعی برای تحریک آن نیست.

[1]. شیخ صدوق، التّوحید، ج ۱، ص ۷۵.

[2]. همان، ص ۶۰.

[3]. دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۱: «و ينبغي لمن جالس أهل الصدق أن يعاملهم بالصدق فإن قلوبهم حواسيس القلوب».

[4]. آل عمران، آیه ۵۲.

[5]. دیلمی، ارشاد القلوب، ج 1، ص ۱۳۱: «و ينبغي لمن جالس أهل الصدق أن يعاملهم بالصدق فإن قلوبهم حواسيس القلوب».

بازبینی #3
ایجاد شده 27 ژانویه 2025 14:41:41 توسط ... .
به روزرسانی شده 9 فوریه 2025 16:24:34 توسط ... .